

منابع: آفتاب رای لکهنوی، تذکره ریاض العارفین، چاپ حسام‌الدین راشدی، اسلام‌آباد ۱۳۵۵-۱۳۶۱ ش؛ بایر، امپراتور هند، بایرنامه، چاپ عکسی از نسخه خطی متعلق به سرسالار جنگ، چاپ آنت س. بوریج، لندن ۱۹۷۱؛ محمد معصوم بکری، تاریخ سند، المعروف به تاریخ معصومی، چاپ عمر بن محمد داودپوته، بمبئی ۱۹۳۸؛ میرمحمد بن جلال توری، ترخان‌نامه: تاریخ سند در زمان ارغون و ترخان، چاپ حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد، سند ۱۹۶۵؛ عبدالحی حسنی، نزوة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر، ج ۴، حیدرآباد، دکن ۱۳۱۰/۱۹۸۹؛ هرومل سدارنگانی، پارسی‌گویان هند و سند، [تهران] ۱۳۵۵ ش؛ محمد بن امیری فخری هروی، تذکره روضة السلاطین و جواهر العجایب، چاپ حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد، پاکستان ۱۹۶۸؛ محمد قاسم بن غلامعلی فرشته، تاریخ فرشته (گلشن ابراهیمی)، [لکهنو]: مطبع منشی نولکشور، [بی‌تا]؛ غلام علی شیر بن عزت‌الله قانع، تذکره مقالات الشعراء، چاپ حسام‌الدین راشدی، کراچی ۱۹۵۷؛ سیدی علی بن حسین کاتبی، مرآت الممالک: سفرنامه‌ای به خلیج فارس، هند، ماوراءالنهر و ایران، ترجمه از ترکی: محمود تفضلی و علی گنج‌ملی، [تهران] ۱۳۵۵ ش؛ طاهر محمد بن میان حسن نیسانی توری، تاریخ بلده تهنه، المعروف به تاریخ طاهری، چاپ نبی بخش‌خان بلوچ، حیدرآباد، سند ۱۳۸۴/۱۹۶۴؛ عبدالباقی نیاوندی، مآثر رحیمی، چاپ محمد هدایت حسین، کلکته [۱۹۲۴] - ۱۹۳۱؛ احمد بن محمد مقیم هروی، طبقات اکبری، چاپ بی. دی و محمد هدایت حسین، کلکته ۱۹۲۷-۱۹۳۵.

/علیرضا علاء‌الدینی/

حسن صباح‌اند(س) دفتری، ۱۹۹۲، ص ۹۱-۹۷، همو، ۱۳۷۵ ش، ص ۳۷۰-۳۸۱).

حسن صباح در حدود سال ۴۴۵ در قم، در خانواده‌ای از شیعیان امامی، به دنیا آمد. پدرش، علی بن محمد بن جعفر صباح جمیری، اصلش از کوفه بود ولی ادعا می‌کرد که نیشب حمیری یعنی است. او که از کوفه به قم مهاجرت کرده بود، به شهر ری نقل مکان کرد که مرکز مهم دیگری برای تعالیم شیعه و فعالیتهای داعیان اسماعیلی بود. حسن در ری به عنوان شیعه دوازده امامی تعلیم و تربیت یافت، اما در هفده سالگی از طریق یکی از داعیان اسماعیلی، به نام امیره صراب، با تعالیم اسماعیلیه آشنایی پیدا کرد. سپس از داعی دیگری، به نام ابونصر سراج، اطلاعات بیشتری کسب کرد و سرانجام به مذهب اسماعیلی گروید و نسبت به امام اسماعیلی زمان، یعنی خلیفه فاطمی، مستنصر بالله، سوگند عهد به جای آورد. اندکی بعد در ۴۶۴، حسن صباح توجه ابن عطاش (رهبر اسماعیلیان سرزمینهای سلجوقی) را، که به ری آمده بود، جلب کرد. ابن عطاش که متوجه استعداد و کفایت او شده بود، در سلسله مراتب دعوت اسماعیلیه، مقامی به‌وی داد. در ۴۶۷، حسن صباح همراه ابن عطاش به اصفهان (مرکز مخفی دعوت اسماعیلیه ایران) رفت و در ۴۶۹، به توصیه او، عازم قاهره، پایتخت فاطمیان، شد تا در آنجا تعلیم بیشتری ببیند. وی در صفر ۴۷۱ به قاهره وارد شد. در آن زمان، بدرالجمالی<sup>۵</sup>، امیر جیوش و وزیر فاطمیان، به عنوان داعی‌الدعاة، جانشین مؤید فی‌الدین<sup>۶</sup> شیرازی شده بود. درباره اقامت سه ساله حسن در مصر اطلاعات چندانی در دست نیست. وی ابتدا در قاهره و سپس در اسکندریه به سر برد و مستنصر بالله را ندید. به نظر می‌رسد که حسن در مصر با بدرالجمالی درگیری پیدا کرد و از قاهره به اسکندریه، که پایگاه مخالفان بدرالجمالی بود، رفت (س) جوینی، ج ۳، ص ۱۸۷-۱۹۱؛ رشیدالدین فضل‌الله، ص ۹۷-۱۰۳؛ کاشانی، ص ۱۳۳-۱۳۷؛ حافظ‌ابرو، ص ۱۹۱-۱۹۳). بنابر قول منابع نزاری که مورخان ایرانی نقل کرده‌اند، منازعه حسن با بدرالجمالی بر سر جانشینی مستنصر بالله بود و اینکه حسن حمایت خود را از ولیعهد او، یعنی نزار، اظهار کرده بود (س) جوینی، ج ۳، ص ۱۹۰-۱۹۱؛ رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۰۱-۱۰۲؛ کاشانی، ص ۱۳۷؛ حافظ‌ابرو، ص ۱۹۳). طبق روایت دیگری (س) ابن‌اثیر، ج ۱۰، ص ۲۳۷؛ رشیدالدین فضل‌الله، ص ۷۷؛ کاشانی، ص ۱۱۴؛ مقریزی، ج ۲، ص ۳۲۳، ج ۳، ص ۱۵)، مستنصر بالله شخصاً به حسن گفته بود که جانشین وی نزار خواهد بود. در هر صورت، حسن سرانجام از مصر اخراج شد و در ذیحجه ۴۷۳ به اصفهان بازگشت (جوینی، ج ۳، ص ۱۹۱؛ رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۰۳).

به نظر می‌رسد که حسن در سالهای اقامت در مصر

**حسن صباح**، بنیان‌گذار دولت اسماعیلیه در ایران و نیز بانی دعوت مستقل اسماعیلیه نزاری. درباره آغاز زندگی و دوره جوانی او اطلاعات کمی وجود دارد. اینکه حسن صباح و خواجه نظام‌الملک و عمر خیام در کودکی باهم در مکتبی در نیشابور به تحصیل مشغول بودند (س) رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۱۰-۱۱۱؛ کاشانی، ص ۱۴۶؛ میرخواند، ج ۴، ص ۱۹۹؛ خواندمیر، ج ۲، ص ۴۶۰)، افسانه است و سند تاریخی ندارد. مؤلفی مجهول وقایع دوران حکمرانی حسن صباح، اولین خداوند الموت<sup>۷</sup> و رهبر اسماعیلیان ایران (که آنان وی را سیدنا خطاب می‌کردند)، را در کتابی به نام سرگذشت سیدنا جمع کرده بود که در واقع آغاز یک سنت تاریخ‌نگاری در دوره الموت از تاریخ اسماعیلیان نزاری (س) نزاری<sup>۸</sup>) ایران نیز بوده است. قسمت اول این کتاب احتمالاً به قلم خود حسن صباح است. سرگذشت سیدنا به‌جانمانده است، اما گروهی از مورخان ایرانی دوره ایلخانی (عظا‌الملک جوینی و رشیدالدین فضل‌الله و عبدالله بن علی کاشانی) از آن استفاده کرده و قسمتهایی از آن را در بخش مربوط به حسن صباح، در تواریخ اسماعیلیه خود نقل کرده‌اند. کتابهای این سه مورخ، مهم‌ترین منابع موجود درباره

اسماعیلی بود، با سیاستهای ضد شیعی سلجوقیان - که به مثابه حامیان جدید اهل سنت، سوگند خورده بودند دولت اسماعیلی فاطمیان را براندازند - اصولاً مخالف بود و از ظلم عمال ملکشاه سلجوقی و نظام الملک وزیر شکایت داشت (← رشیدالدین فضل الله، ص ۱۱۲؛ کاشانی، ص ۱۴۸). حسن صباح بلافاصله پس از استقرار در الموت، به اصلاح و توسعه استحکامات و انبارهای آذوقه آنجا پرداخت، به طوری که از لحاظ دفاعی و مایحتاج، الموت را چنان قلعه تسخیرناپذیری کرد که می توانست در برابر محاصره های طولانی مقاومت کند؛ امتحانی که در سالهای بعد بارها در آن موفق شد. سپس حسن نفوذ خود را در سراسر رودبار و نواحی مجاور آن در دیلم گسترش داد، مردم بیشتری را به مذهب اسماعیلی درآورد و قلعه های دیگری را تسخیر کرد یا ساخت. او در الموت کتابخانه مهمی ایجاد کرد که مجموعه کتابها و ادوات علمی آن تا هنگام حمله مغول و تخریب الموت در ۶۵۴، گسترش یافت. دیری نگذشت که قوای سلجوقی محلی، به سرکردگی امیر یورنتاش، که نواحی الموت در اقطاع او بود، به الموت حمله کردند و از این زمان اسماعیلیان ایران وارد منازعات نظامی طولانی مدتی با سلجوقیان شدند (← جوینی، ج ۳، ص ۱۹۹-۲۰۴، ۲۱۴؛ رشیدالدین فضل الله، ص ۱۰۷-۱۰۹؛ کاشانی، ص ۱۴۳-۱۴۵؛ هیلن براند<sup>۱</sup>، ص ۲۰۵-۲۲۰).

در ۴۸۴ حسن، یکی از داعیان به نام حسین قاضی را به قهستان (کوهستان)، در جنوب شرقی خراسان، گیل داشت تا در آنجا برای جنبش کمک فراهم آورد. مردم قهستان، که تحت حکومت امیر سلجوقی بودند، بلافاصله و به طور گسترده به قیام عمومی برضد سلجوقیان دست زدند و چند شهر عمده (مانند قائن، طیس، تون و زوزن) را گرفتند. بدین ترتیب، اسماعیلیان در قهستان هم، مانند رودبار، موفق به تثبیت استقلال خود از سلجوقیان شدند و آن منطقه، دومین سرزمین عمده اسماعیلیان ایران شد که آن را رهبری اداره می کرد که از الموت منصوب می شد و او را مُحْتَشَم می نامیدند. حسن صباح در آن هنگام در رودبار و قهستان دولت مستقلی برای اسماعیلیان ایران تشکیل داده و با سلطه سلجوقیان به مبارزه برخاسته بود (← جوینی، همانجا؛ منهاج سراج، ج ۲، ص ۱۸۳-۱۸۵؛ رشیدالدین فضل الله؛ کاشانی؛ هیلن براند، همانجاها). در ۴۸۵، ملکشاه به صلاححید نظام الملک، لشکریانی به جنگ اسماعیلیان در رودبار و قهستان فرستاد اما این عملیات، با مرگ ملکشاه و نظام الملک در همان سال، نافرجام ماند. با این اتفاق و رقابت پسران ملکشاه برای

چیزهایی فرا گرفت که بعداً از آنها در تدوین سیاست انقلابی خود استفاده کرد. وی به خوبی می دانست که دولت فاطمیان رو به زوال است و امکانات لازم را برای کمک به اسماعیلیان ایران، در مبارزاتشان با سلجوقیان ترک، ندارد. حسن، پس از بازگشت به ایران، نه سال به عنوان داعی اسماعیلی، در ایران سفر کرد و در همین دوره، سیاست انقلابی خود را طرح نمود و قدرت نظامی سلجوقیان را در مناطق گوناگون ارزیابی کرد (← خراسانی فدائی، ص ۸۹-۹۰). تا حدود ۴۸۰، او توجه خود را به ایالات سواحل دریای مازندران، به خصوص به منطقه کوهستانی دیلم<sup>۲</sup>، معطوف کرده بود. این منطقه از قدیم پناهگاهی برای علویان و شیعیان به شمار می آمد و از مراکز قدرت سلجوقیان در مرکز و مغرب ایران، دور بود. علاوه بر این، دعوت اسماعیلیه در دیلم، که عمدتاً سنگر شیعیان زیدی بود، تا حدودی اشاعه پیدا کرده بود. در این زمان، حسن صباح برای شورش برضد سلجوقیان نقشه می کشید و در جستجوی محل مناسبی بود که بتواند پایگاه عملیاتی خود را در آنجا مستقر کند. به این منظور، سرانجام قلعه الموت را در منطقه رودبار انتخاب کرد.

در آن زمان، دعوت اسماعیلی ایران کماکان تحت رهبری عبدالملک بن عطّاش بود، ولی حسن که سرانجام داعی دیلم شده بود، سیاست مستقلی در پیش گرفت و به تحکیم دعوت در شمال ایران پرداخت (دفتری، ۱۳۷۵، ص ۳۸۵-۳۸۶). حسن برای به دست آوردن الموت، که در آن هنگام در دست عمال سلجوقیان بود، شماری از داعیان زیردست خود را به آن ناحیه فرستاد تا اهالی آنجا را به کیش اسماعیلی درآورند. در همان حال، وی اسماعیلیان را از جاهای دیگر فراخواند و در الموت مستقر ساخت. حسن صباح در رجب ۴۸۳ مخفیانه وارد قلعه الموت شد. وی تا مدتی هویت خود را پنهان می کرد و به عنوان معلمی به نام دهخدا، به کودکان محافظان قلعه درس می داد و بسیاری از محافظان نیز به کیش اسماعیلی در آمدند. چون پیروان حسن در داخل و خارج قلعه الموت به تعداد لازم رسیدند، قلعه به آسانی در اواخر پاییز ۴۸۳ به دست او افتاد (← جوینی، ج ۳، ص ۱۹۱-۱۹۵؛ رشیدالدین فضل الله، ص ۱۰۳-۱۰۵). تسخیر قلعه الموت سرآغاز مرحله قیام مسلحانه اسماعیلیان ایران برضد سلجوقیان بود و ضمناً تأسیس آنچه را که بعداً به دولت مستقل اسماعیلیه نزاری مشهور شد، نوید می داد.

حسن صباح برای قیام خود برضد سلجوقیان، مجموعه پیچیده ای از انگیزه های مذهبی - سیاسی داشت. وی که شیعه

همان زمان نیز گروه‌های مختلف، از جمله غلات و خوارج و خود سلجوقیان، به کار گرفته بودند، اما این سیاست به گونه‌ای اغراق‌آمیز به اسماعیلیه ایران و شام انتساب پیدا کرد و به همین دلیل، هر قتل مهمی که در دوره الموت در سرزمینهای مرکزی دنیای اسلام رخ می‌داد، به فداییان اسماعیلی نسبت داده می‌شد (هـ حاجن<sup>۱</sup>، ص ۸۹، ۷۷، ۱۱۰-۱۱۵؛ لونیس<sup>۲</sup>، ص ۱۲۵-۱۴۰).

در همان حال که قیام اسماعیلیان ایران به رهبری حسن صباح گسترش می‌یافت، مستنصر بالله (خلیفه فاطمی و امام اسماعیلی) در ۴۸۷ در قاهره درگذشت و نزاع بر سر جانشینی او اسماعیلیه را به دو شاخه نزاری و مستعلوی (هـ مستعلویه<sup>۳</sup>) تقسیم کرد. چند سالی بود که حسن صباح سیاست انقلابی مستقلی اتخاذ کرده و رهبری اسماعیلیان سرزمینهای سلجوقی را نیز برعهده گرفته بود. وی در مورد جانشینی مستنصر بالله، از دعوی و حقوق نزار حمایت کرد. نزار ولیعهد مستنصر بود ولی وزیر قدرتمند فاطمی، افضل، او را از حقوق جانشینی محروم کرده بود. نزار در ۴۸۸ به قتل رسید (هـ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۳۷-۲۳۸؛ حافظ‌ابرو، ص ۱۶۳-۱۶۴). حسن صباح بلافاصله مناسبات خود را با دولت فاطمی و دستگاه مرکزی دعوت اسماعیلیه در قاهره، که اینک در خدمت دعوت مستعلوی درآمده بود، قطع کرد و بدین ترتیب، مستعلی را که بر تخت فاطمی نشاند شده بود، به عنوان جانشین مستنصر بالله در امامت نشناخت. با این تصمیم، حسن صباح دعوت مستقل نزاریه را بنیان نهاد ولی در حیات خودش هیچ‌گاه نام جانشین نزار را در امامت فاش نساخت. از این به بعد، اسماعیلیان ایران با نام نزاریه نیز شهرت پیدا کردند. در این زمان، اسماعیلیان نزاری، امامی در دسترس نداشتند و مانند دوره پیش از فاطمی، بار دیگر دوره ستر (دوره غیبت امامشان) را تجربه می‌کردند. در چنین وضعی، حجت نماینده تام‌الاختیار امام بود. نزاریان در این دوره ستر، حسن صباح را به عنوان حجت امام غایبشان پذیرفتند. حسن نیز، که ظهور قریب‌الوقوع امام را پیشگویی می‌کرد، خود را حجت او می‌دانست (هفت باب بابا سیدنا، ص ۲۱-۲۲؛ دفتری، ۱۳۷۵ ش، ص ۴۰۰-۴۰۳). تا حدود هفتاد سال بعد از مرگ نزار، روی سکه‌هایی که در الموت ضرب می‌شد، نام او حک می‌گردید و به ذریه وی، بدون آنکه اسمی از آنها ذکر شود، دعا و سلام فرستاده می‌شد (هـ مایلز<sup>۳</sup>، ص ۱۵۵-۱۵۸).

بیرون از جماعت اسماعیلیه ایران، با شروع فعالیت‌های انقلابی حسن صباح، این احساس به وجود آمده بود که اسماعیلیه ایران دعوت جدیدی در قیاس با دعوت قدیم اسماعیلیان دوره فاطمی آغاز کرده‌اند. حال آنکه در دعوت

جانشینی، حسن فرصت مناسبی برای تحکیم و بسط موقعیت خود یافت. اسماعیلیان قلعه گردکوه و قلعه‌های دیگری را در اطراف دامغان و قسمتهای شرقی کوههای البرز (در منطقه قوس)، و چند قلعه را در ناحیه آرجان، منطقه مرزی بین ایالات خوزستان و فارس، تصاحب کردند. رهبر اسماعیلیه آرجان ابوخمزه نام داشت که، مانند حسن صباح، چند سالی را برای تکمیل معلومات اسماعیلی خود در مصر گذرانده بود. در رودبار نیز اسماعیلیان قلعه‌های بیشتری را گرفتند که از همه مهم‌تر لَمَسْر / لَمَسْر در ناحیه علیای شاهرود و در مغرب الموت بود (هـ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۳۱۹؛ جوینی، ج ۳، ص ۲۰۷-۲۰۸؛ رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۱۶-۱۱۹؛ کاشانی، ص ۱۴۵-۱۴۶، ۱۵۱-۱۵۵، ۱۵۸). کیابزرگ امید<sup>۴</sup>، جانشین بعدی حسن، لَمَسْر را در ۴۸۹ (هـ رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۱۵-۱۱۶؛ کاشانی، ص ۱۵۰-۱۵۱)، یا به قول جوینی (ج ۳، ص ۲۰۸-۲۰۹) در ۴۹۵، تسخیر کرد و حکمران آن بود تا زمانی که به الموت احضار گردید تا جانشین حسن شود.

اسماعیلیان توجه خود را به نواحی نزدیک‌تر به مقر سلجوقیان در اصفهان نیز معطوف کرده بودند. در این منطقه، رهبری اسماعیلیه با احمد، فرزند عبدالملک بن عطاش، بود و وی با تصاحب قلعه شاه دز / دژ در ۴۹۴، پیروزی مهمی در حومه اصفهان کسب کرد، به طوری که حدود سی هزار نفر را در ناحیه اصفهان به کیش اسماعیلی درآورد (هـ ظهیری نیشابوری، ص ۴۰؛ راوندی، ص ۱۵۴-۱۵۷؛ رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۲۰؛ کاشانی، ص ۱۵۶).

قیام اسماعیلیان ایران، با توجه به مسائلی از جمله ساختار قدرت حکومت سلجوقی، روشهای مبارزه خاصی پیدا کرد. حسن صباح از ابتدا به ماهیت غیرمتمرکز بودن حکومت سلجوقی واقف بود و به خوبی می‌دانست که پس از ملک‌شاه دیگر سلطان قدرتمندی نیست که لازم باشد وی را با سپاهی بزرگ براندازد. قدرت سیاسی و نظامی سلجوقیان عمدتاً میان امیران بسیاری تقسیم شده بود که هر یک از آنان ناحیه‌ای را به اقطاع در اختیار داشتند (هـ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۱۱، ۳۱۷-۳۱۹؛ ظهیری نیشابوری، ص ۳۰-۳۳). بنابراین، حسن صباح کوشید تا ناحیه به ناحیه، از طریق قلعه‌های نفوذناپذیر بسیار بر سلجوقیان غلبه کند. فرماندهان این قلعه‌ها دستورهای کلی خود را از الموت می‌گرفتند ولی در محل خود، آزادی عمل داشتند. اتخاذ سیاست کشتن اشخاص مهم نظامی و سیاسی - مذهبی نیز واکنشی به غیرمتمرکز بودن قدرت سلجوقیان بود. حسن صباح در این امر به روشی متوسل شده بود که قبلاً و در

1. Hodgson

2. Lewis

3. Miles

مقابله با الموت گسیل داشت و شخصاً نیز با سپاهیان قلعه شاه دز را محاصره کرد و عاقبت آنجا را در سال ۵۰۰ از اسماعیلیه گرفت و به نفوذ آنان در منطقه اصفهان پایان داد (← رشیدالدین ابن قلانسی، ص ۲۴۴-۲۵۰؛ جویی، ص ۲۱۱-۲۱۳؛ رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۲۴-۱۳۲؛ کاشانی، ص ۱۵۶-۱۵۷، ۱۶۰-۱۶۷). با مرگ سلطان محمدبن ملکشاه در ۵۱۱، سلجوقیان بار دیگر بر سر جانشینی سلطان دچار منازعات داخلی شدند و این به نزاریان ایران فرصت داد تا حدودی شکستهای قبلی خود را جبران نمایند. تا سالهای پایان عمر حسن صباح، قیام ضد سلجوقی اسماعیلیان ایران قوت اولیه خود را از دست داده بود. از طرفی، لشکرکشیهای طولانی سلجوقیان برای راندن اسماعیلیه از قلاعشان بدون نتیجه مانده بود و اسماعیلیان ایران توانسته بودند قلعه‌های زیادی را همچنان در رودبار و قومس و قهستان حفظ کنند. بنابراین، اینک مرحله جدیدی آغاز شده بود که می‌توان آن را دوران وقفه نامید (← رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۳۱-۱۳۲؛ دفتری، ۱۳۷۵ ش، ص ۴۱۸-۴۱۹).

حسن صباح که متکلم، فیلسوف و منجم بود، در مدیریت و تدابیر سیاسی و جنگی نیز تبحر داشت. وی زندگی زاهدانه‌ای داشت و شیوه زندگی او سرمشق دیگر نزاریان شده بود. وی بیش از سی سال در الموت مانده بود و گفته شده است که هرگز از آن بیرون نیامد و همیشه در حجره کوچک خود ماند و خود را وقف مطالعه کتاب و انشای تعالیم دعوت اسماعیلیه نزاری و اداره امور دولت اسماعیلی کرد. وی در مراعات دستورهای شریعت بسیار دقیق بود و با دوست و دشمن یکسان سخت‌گیری می‌کرد. حسن صباح دو پسر داشت و هر دو را سیاست کرد، یکی را به جرم نوشیدن شراب و دیگری را به اتهام دخالت در قتل داعی حسین قاننی که بعداً معلوم شد اتهامی باطل بوده است (← جویی، ج ۳، ص ۲۰۹-۲۱۰). حسن در رهبری، صفاتی استثنائی داشت و به‌رغم شکستهای مختلف هیچ وقت ایثارگری و هدفهای خود را از دست نداد و توانست دولت و دعوت نزاریه را بنیان گذارد و آنها را در سالهای اولیه پراشوب رهبری کند.

حسن صباح چون پایان عمرش را نزدیک دید، کیابزرگ امید را از آسرافراخواند و او را داعی دیلم و جانشین خود در الموت کرد. حسن صباح در پی بیماری کوتاهی، در ربیع‌الآخر ۵۱۸ درگذشت. او را در نزدیکی قلعه الموت به خاک سپردند. مقبره او، که بعداً کیابزرگ امید و دیگر رهبران نزاریه ایران نیز در آنجا دفن شدند، تا هنگامی که به دست مغولان ویران گشت، زیارتگاه اسماعیلیان نزاری بود (← ابن‌اثیر، ج ۱۰، ص ۶۲۵؛ جویی، ج ۳، ص ۲۱۵-۲۱۶؛ رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۳۳-۱۳۴؛ کاشانی، ص ۱۶۸).

جدید عقاید تازه‌ای تبلیغ نمی‌شد، بلکه آن اساساً مبین عقیده‌ای کهن بود که در بین اسماعیلیه نیز سابقه‌ای طولانی داشت، یعنی تعلیم یا آموزش موثق از طریق معلمی صادق، که در آن زمان به صورت تازه‌ای عرضه می‌شد. این عقیده به حسن صباح که متکلمی دانشمند و به ستهای فلسفی نیز آگاه بود، نسبت داده شده است. او این نظریه را به صورت جدی در رساله‌ای کلامی، به فارسی، به نام چهار فصل (فصول اربعه) از نو بیان کرد. این رساله باقی‌نمانده است، اما مورخان ایرانی آن را دیده و شرح کرده‌اند (← جویی، ج ۳، ص ۱۹۵-۱۹۹؛ رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۰۶-۱۰۷؛ کاشانی، ص ۱۴۲-۱۴۳؛ خراسانی فدائی، ص ۹۶-۹۹). شهرستانی نیز، که از معاصران حسن صباح و با اصول عقاید اسماعیلیه آشنا بود، قسمتهایی از این رساله را نقل کرده است (← ج ۱، ص ۱۹۵-۱۹۸).

حسن صباح در این رساله، نظریه شیعی تعلیم را، ضمن چهار قضیه، از نو شرح داده که در آن مبنایی منطقی برای تبیین مرجعیت یک معلم صادق به عنوان راهنمای روحانی افراد بشر، به جای علمای متعدد اهل سنت، بنیان نهاده است که بنا بر آن، این معلم صادق شخصی غیر از امام اسماعیلی زمان نمی‌توانست باشد. اشاعه این عقیده واکتش دستگاه اهل سنت و خلافت عباسی را برانگیخت و در این میان، غزالی از طرف خلیفه عباسی، مستظهر، مأموریت یافت که رساله جامعی در رد باطنیه<sup>۵</sup> (اسماعیلیه) بنویسد (← غزالی، ص ۳-۵). او در رساله‌ای که اندک زمانی قبل از ۴۸۸ نوشت و بعداً به المستظهری شهرت یافت، عقیده تعلیم را رد کرد. در هر صورت، از این به بعد، اسماعیلیه ایران به تعلیمه نیز شهرت یافت. این امر نشان‌دهنده اهمیت عقیده تعلیم نزد آنان بود. در واقع، عقیده تعلیم با تأکید بر مرجعیت تعلیم مستقلانه هر امام در زمان خودش، عقیده بنیادی نزاریان دوره الموت شد (دفتری، ۱۳۷۵ ش، ص ۲۵۴، ۴۲۵).

در دوره سلطنت برکیارق<sup>۶</sup>، اسماعیلیه ایران همچنان رو به گسترش بود و تا نزدیکی اصفهان، پایتخت سلجوقیان، نیز اشاعه پیدا کرد. در چنین اوضاعی، برکیارق در مغرب ایران و سلطان سنجر در مشرق کشور از قدرت روزافزون اسماعیلیه هراسان شده بودند. آنان در ۴۹۴ به توافق رسیدند که هر یک در قلمرو خود به‌نحوی مؤثرتر با اسماعیلیان به مقابله بپردازد ولی تا مرگ برکیارق در سال ۴۹۸، حسن صباح توانسته بود فعالیت‌های خود را با گسیل داشتن داعیان ایرانی، در شام نیز بسط دهد (← ابن‌قلانسی، ص ۱۵۱-۱۵۶؛ ابن‌اثیر، ج ۱۰، ص ۳۱۴، ۳۲۴؛ رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۲۰-۱۲۲؛ کاشانی، ص ۱۵۶-۱۵۸). سلطان محمدبن ملکشاه سلجوقی، جانشین برکیارق، قاطعانه‌تر بر ضد اسماعیلیه اقدام کرد. وی لشکرهای عظیمی به

بود که برای تحصیل علم به شهر بهار<sup>۳۰</sup>، در نزدیکی دهلی، رفت. حسن در این شهر متولد شد (عبدالحق دهلوی، ص ۳۸۸؛ غلام سرور لاهوری، ج ۱، ص ۴۰۹). در جوانی، به همراه خانواده‌اش، به جونپور<sup>۳۱</sup> رفت و نزد قاضی شهاب‌الدین دولت‌آبادی به فراگیری علم پرداخت. در آنجا به تصوف گرایش یافت و به صحبت با درویشان روی آورد (عبدالحق دهلوی، همانجا؛ حسنی لکهنوی، ج ۴، ص ۷۸). در همین ایام، با وجود مخالفت پدرش، نزد یکی از مشایخ عصر به خواندن فصوص‌الحکم این‌عربی پرداخت، اما مدتی نگذشت که رضایت پدر خود را جلب کرد (عبدالحق دهلوی؛ غلام سرور لاهوری، همانجاها). پس از آن مرید حامدبن ابوحامد چشتی مانکپوری (مشهور به راجی حامد شه / شاه، متوفی ۹۰۱) شد و طریقت چشتیه را از او اخذ کرد (عبدالحق دهلوی، ص ۳۸۹، ۳۸۸؛ غلام سرور لاهوری، ج ۱، ص ۴۰۹-۴۱۰)؛ بنابراین، نسب سلسله حسن از همین طریق، با پنج واسطه، به نظام‌الدین اولیاء<sup>۳۲</sup> می‌رسد (دهلوی کشمیری همدانی، ص ۱۰۲).

حسن نزد راجی حامد شاه بسیار مقبول بود تا جایی که راجی او را حجت محکمی در روز قیامت برای خود می‌دانست (حسنی لکهنوی، همانجا). وی حسن را به کمال الحق یا کمال‌الله ملقب کرد (علی بدخشی، ص ۱۱۲۵)؛ حسنی لکهنوی، همانجا). علاوه بر این، حسن تحت تربیت معنوی بهاء‌الدین جونپوری قرارگرفت و پس از مدتی خلیفه راجی سید نور شد (عبدالحق دهلوی، ص ۳۸۸؛ علی بدخشی، همانجا). از علمای همعصر حسن ظاهر، مولانا‌الله داد بود که او نیز، به درخواست حسن، مرید راجی حامد شاه شد (عبدالحق دهلوی، ص ۳۹۲؛ دهلوی کشمیری همدانی، همانجا). سلطان سکندر لودی، به سبب حمایتی که حسن از او می‌کرد، سخت به وی معتقد بود و از همین‌رو حسن را به دهلی دعوت کرد. حسن نیز با خانواده خود به دهلی رفت و در کوشک پتچی متیل، که برج حصار سلطان محمدبن تغلق بود، سکونت یافت و در ۹۰۹ در همانجا درگذشت (عبدالحق دهلوی، ص ۳۸۹؛ دهلوی کشمیری همدانی، همانجا). گفته شده است که او با شنیدن یک رباعی به سماع برخاست و سپس رو به قبله کرد و جان داد (علی بدخشی، ص ۱۱۲۶). از او فرزندان به جاماند که برجسته‌ترین آنها شیخ محمدحسن بود. با اینکه حسن به سلسله چشتیه منسوب است، فرزند او به سلسله قادریه نسبت داده شده است (عبدالحق دهلوی، ص ۴۷۰؛ حنیف<sup>۳۳</sup>، ذیل "Hasan, Shaikh Muhammad").

حسن ظاهر رسائی در سیر و سلوک و توحید داشته که از

منابع: ابن اثیر؛ ابن قلاتی، تاریخ دمشق، چاپ سهیل زکار، دمشق ۱۹۸۳/۱۴۰۳؛ جوینی؛ عبدالله بن لطف‌الله حافظ‌ابرو، مجمع‌التواریخ السلطانی، چاپ محمد مدرس‌زنجان، تهران ۱۳۶۴ ش؛ محمدبن زین‌العابدین خراسانی فدائی، کتاب تاریخ اسمعیلیه، یا، هدایت المؤمنین الطالبین، چاپ الکساندر سمیونوف، [تهران] ۱۳۶۲ ش؛ خواندمیر؛ فرهاد دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران ۱۳۷۵ ش؛ محمدبن علی راوندی، راحة‌الصدور و آية‌السرور، چاپ محمد اقبال، لندن ۱۹۲۱؛ رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ: قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رقیقان، چاپ محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرس‌زنجان، تهران ۱۳۵۶ ش؛ محمدبن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، چاپ عبدالعزیز محمد وکیل، قاهره ۱۹۶۸/۱۳۸۷؛ ظهیرالدین ظهیری نیشابوری، سلجوقنامه، تهران ۱۳۳۲ ش؛ محمدبن محمد غزالی، فضائح الباطنیة، چاپ عبدالرحمان بدوی، قاهره ۱۹۶۴/۱۳۸۳؛ عبدالله بن علی کاشانی، زیادة‌التواریخ: بخش فاطمیان و نزاریان، چاپ محمدتقی دانش‌پژوه، تهران ۱۳۶۶ ش؛ احمدبن علی مقریزی، أتعاض الحنفا باخبار الانمة الفاطمیین الخلفاء، ج ۲، چاپ محمد حلمی محمد احمد، قاهره ۱۹۹۶/۱۴۱۶، ج ۳، چاپ محمد حلمی محمد احمد، قاهره ۱۹۹۳/۱۳۹۳؛ عثمان‌بن محمد مناج سراج، طبقات ناصری، یا، تاریخ ایران و اسلام، چاپ عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۶۳ ش؛ میرخواند؛ هفت باب بابا سیدنا، در دو رساله مختصر در حقیقت مذهب اسمعیلیه، یعنی هفت باب بابا سیدنا، و مطلوب المؤمنین، چاپ و ایوانوف، بمبئی ۱۹۳۳؛

Farhad Daftary, "Hasan-i Šabbāh and the origins of the Nizārī Isma'īlī movement" in *Mediaeval Isma'īlī history and thought*, ed. Farhad Daftary, Cambridge 1996; idem, *The Ismā'īlīs: their history and doctrines*, Cambridge 1992; idem, "Persian historiography of the early Nizārī Ismā'īlīs", *Iran: journal of the British Institute of Persian studies*, XXX (1992); Carole Hillenbrand, "The power struggle between the Saljuqs and the Isma'īlīs of Alamūt, 487-518/1094-1124: the Saljuq perspective", in *Mediaeval Isma'īlī history and thought*, *ibid*; M.G.S. Hodgson, *The order of assassins*, The Hague 1955; Bernard Lewis, *The assassins: a radical sect in Islam*, London 1967; G.C. Miles, "Coins of the assassins of Alamūt", *Orientalia Lovaniensia periodica*, 3 (1972).

/ فرهاد دفتری /

حسن ظاهر بن کمال عباسی جونپوری، صوفی، عالم و فقیه قرن دهم در شبه‌قاره. ظاهر، پدر حسن، در اصل از مُلتان